

توفان

وقتی خیالت از بغل بستم گذشت
آتش گرفت خوابم و آب از سرم گذشت
با رعدوبرق خاطره‌ها زیرورو شدم
توفان ز هفت پرده‌ی خاکستم گذشت
آن بوسه‌ای که روز ازل بین ما وزید
صدبار از برابر چشم ترم گذشت
دیوانی از مغزله‌ی ناب مثل آب
از لابه‌لای حافظه‌ی دفترم گذشت
منت‌پذیر مرهم جان‌پرور تو بود
تیغی که از میان دل پرپریم گذشت
طعم لبت که از دهن سیب‌ها پرید
معلوم شد که فصل بهار آورم گذشت